

درآمدی

ذکر و دعا

از دیدگاه

شمس و مولانا

دکتر محمّد خدادادی

بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه : خدادادی، محمّد، ۱۳۵۹-

عنوان و نام پدید آور : درآمدی بر ذکر و دعا از دیدگاه شمس و مولانا/ نویسنده محمّد خدادادی.

مشخصات نشر : یزد، انتشارات آرتاکاوا، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ٦٨ص.

شابک : ۱۵۰۰۰ریال: ۹۷۸-٦۰۰-٦٦٧٧-۰۷-۱

فهرست نویسی : فیپا.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : مولوی، جلال الدّین محمّدبن محمّد، ٦۰٤- ٦٧٢ق. – نقد و تفسیر

موضوع : شمس تبریزی، محمّد بن علی، ۵۸۲؟- ٦٤۵؟ ق. – نقد و تفسیر

موضوع : ذکر در ادبیات

موضوع : دعا در ادبیات

رده بندی کنگره : PIR۴۰۰۹/ ذ۸خ ٤ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۸فا۱/۸۳۱/۰

شماره کتابشناسی ملّی : ۲۹۵۰۱۱۰

درآمدی بر

ذکر و دعا

از دیدگاه

شمس و مولانا

نویسنده:

دکتر محمّد خدادادی

پاییز ۱۳۹۱

درآمدی بر ذکر و دعا از دیدگاه شمس و مولانا

دکتر محمّد خدادادی

❖ ناشر:... انتشارات آرتاکاوا

❖ طرح جلد:...اکبر قائد رحمتی(با سپاس از حسین فیلی‌زاده)

❖ نوبت چاپ:..اوّل - پاییز ۱۳۹۱

❖ چاپخانه:..زیتون

❖ قیمت:..۱۵۰۰ تومان

❖ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۷۷-۰۷-۱

❖شمارگان:...۲۰۰۰ نسخه

تقدیم به پیشگاه

ذات مشعشع قطب عالم امکان

پیر کامل، ولی عصر، امام زمان (ارواحنا فداه)

فهرست مطالب

پیشگفتار

به نام حضرت دوست

مسألهٔ ذکر و یاد حق‌تعالی، از جمله مسائلی است که از ابتدای خلقت و شروع عشق‌بازی خداوند با مخلوقات، وجود داشته است و هر پیامبری که از جانب حضرت دوست، به سوی آفریدگان فرستاده شده، یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین تعلیماتش، به پا داشتن مناجات، نیایش و یادکرد حضرت حق بوده است.

بدیهی است که هر رابطهٔ عاشقانه‌ای مملوّ از راز و نیاز و صحبت و سوز و گداز است و نزد اهل تحقیق، آشکار است که هیچ عشقی بالاتر از عشقِ وجودِ مقدّس حق‌تعالی و محبّت او نسبت به بندگان وجود ندارد و مؤمنان واقعی نیز کسانی هستند که شدیدترین عشق و محبّت را نسبت به خداوند دارند؛ چنانکه

قرآن کریم از آن خبر داده است: «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه»[۱] و«وَالَّذینَ آمَنوا اشَدُّ حُبّاً لِلّه».[۲] از اینجاست که زیباترین نوعِ رابطهٔ عاشقانه میان خداوند و بندگان راستین او برقرار شده و در آیین‌ها و ادیان گوناگون به اشکال و شیوه‌های مختلف، ظهور و بروز یافته است.

دین مقدّس اسلام نیز، همچون سایر ادیان الهی، از همان آغاز، توجّه خاص و ویژه‌ای به مسألهٔ ذکر، دعا و مناجات داشته است؛ چنانکه قرآن مجید و روایات پیامبر اسلام(ص) و سایر ائمه معصومین، سرشار از سخنانی است که ارزش والا و جایگاه عالی ذکر و دعا را بیان کرده اند.

خداوند در قرآن مجید، بارها و بارها به اهمیّت ذکر و یاد خود توجّه داده و انسانها را به آن فرا خوانده است؛ چنانکه می‌فرماید: «اذْکرُوا اللّهَ ذِکراً کثِیراً».[۳] و: «وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتیلا».[٤] همچنین، در صفات مؤمنین، آنها را کسانی معرفی می‌کند که با یاد و ذکر خداوند، دلهایشان از هیبت حق‌تعالی، دگرگون و خاشع و هراسان می‌گردد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذَا

۱ . قرآن مجید، سوره مائده (۵)، آیه ٥٤. (آنها خدا را دوست دارند و خدا نیز آنها را دوست دارد).
۲ . همان، سوره بقره (۲)، آیه ۱٦٥. (آنانی که ایمان آوردند محبّت بیشتری به خدا دارند).
۳ . همان، سوره احزاب(۳۳)، آیه ٤۱. (ذکر حق و یاد حق را بسیار کنید).
٤ . همان، سوره مزمل(۷۳)، آیه ۸. (و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند).

ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ».[1] علاوه بر این، ذکر و یادِ خود را از هر چیز دیگری بالاتر می‌داند: « لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَر»[2] و آن را مایهٔ آرامش دلها می‌نامد: «الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوب».[3]

علاوه بر قرآن، در روایات متعدّدی نیز به اهمیّت ذکر پرداخته شده است؛ چنانکه پیامبر اسلام(ص) فرمودند: «هیچ عملی نزد خدای‌تعالی محبوب‌تر، و هیچ عاملی در نجات بنده، از هر گناهی در دنیا و آخرت، مؤثرتر از ذکر و یاد خدا نیست. عرض شد: حتّی جنگ در راه خدا؟ فرمود: اگر یاد خدا در میان نبود، دستور جنگ داده نمی‌شد».[4]

از همین روست که پیامبر(ص) اندرز می‌دهند که آنقدر بر ذکر مداومت و تمرکز داشته باشید که حتّی از دیدگاه دیگران،

---

۱ . قرآن مجید، سوره انفال(۸)، آیه۲. (مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دلهاشان ترسان می‌گردد).

۲ . همان، سوره عنکبوت(۲۹)، آیه٤٥. (یاد خدا بزرگتر است).

۳ . همان، سوره رعد(۱۳)، آیه۲۸. (آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن(و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد).

٤ . علاءالدین علی بن حسام المتقی الهندی، کنزالعمال، حدیث۳۹۳۱. و: محمّد محمّدی ری‌شهری، منتخب میزان الحکمه، ص٢١٤.

مجنون به نظر بیایید: «اَکثِرُوا ذِکرَ اللهِ حَتّی یَقُولُوا مَجنَونٌ»[۱]. از اینجاست که عارفان دریافته‌اند که دیوانۀ عشق الهی بودن، بهتر از هزار عقلِ دور اندیشِ غافل از یاد خداست: « سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر عقلها افزون آید. هر که عشق ندارد، مجنون و بی حاصل است»[۲]:

هر چه غیر شورش و دیوانگی است   اندرین ره دوری و بیگانگی است[۳]

حضرت رسول(ص)، علاقۀ به ذکر را علامت عشق و محبّت به حضرت حق می‌داند: «عَلامَةُ حُبِّ اللهِ حُبُّ ذِکرِ اللهِ»[٤]و از همین عشق و محبّت است که آن جنون مقدّس الهی که مخصوص خاصّان درگاه است، حاصل می‌شود:

نیست از عاشق کسی دیوانه تر   عقل از سودای او کور است و کر
زان که این دیوانگی عام نیست   طبّ را ارشاد این احکام نیست[۵]

از همین روست که پیامبر اسلام(ص)، ذاکران حضرت دوست را برترین بندگان خداوند در روز قیامت معرفی می‌کند: «اَفضَلُ

---

۱ . رضی الدین طبرسی، مکارم الاخلاق، ص۳۱۱. (بسیار ذکر خدا بگویید تا مردم به شما بگویند، دیوانه است).

۲ . عین القضات همدانی، تمهیدات، ص۹۸.

۳ . مثنوی، ج۳، ص۳۰۷.

٤ . حسین بن محمّد محدث نوری، مستدرک الوسایل، ج۱۲، ص۲۲۵.(علامت و نشانۀ دوستدار خدا، دوست داشتن یاد و ذکر خداست).

۵ . مثنوی، ج۳، ص۳۸۵.

العِبادِ دَرَجَةً یَومَ القِیامَةِ الذّاکِرُونَ اللهَ کَثِیراً».[۱]

حضرت ختمی مرتبت(ص)، بهترین کارها در نزد خداوند را یاد و ذکر او می‌داند و ذکر گوینده و یاد کنندهٔ حق را همنشین خداوند معرفی می‌کند: «وَ اعْلَمُوا أنَّ خَیْرَ أعْمالِکمْ [عِنْدَ مَلِیککمْ] وَ أزْکاها وَ أرْفَعَها فی دَرَجاتِکمْ وَ خَیْرَ ما طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ ذِکرُ اللّهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی فَإنَّهُ أخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ فَقالَ: *أنَا جَلیسُ مَنْ ذَکرَنی*».[۲]

حضرت مولا علی(ع) نیز، ذکر و یادکرد حق را نور قلبها و عقل، غذای روح و داروی دردهای روانی دانسته و به آن سفارش فرموده است: «عَلَیکَ بذِکرِ الله فَإنَّهُ نُورُالقُلُوب؛ نُورُالعَقل؛ قُوتُ النُّفُوس؛ دَوَاءُ اَعلالِ النُّفُوس و...».[۳] همچنین، ذکر را باعث جلا و روشنایی دلها معرفی کرده‌اند: «اِنَّ اللهَ سُبحانَهُ وَ تَعالی جَعَلَ الذِّکرَ

---

۱ . علاءالدین علی بن حسام المتقی الهندی، کنزالعمال، ج۱، ص۴۱۵.(برترین بندگان در روز قیامت، آنان هستند که بسیار ذکر خدا گویند).

۲ . احمد بن محمّد بن فهد حلّی، عدة الداعی، ص۲۳۸. (بدانید بهترین اعمال شما نزد خداوند و پاکیزه‌ترین آنها و رفیع‌ترین آنها در درجات شما و بهترین چیزی که آفتاب بر آن می‌تابد، ذکر خداوند سبحان است؛ زیرا خداوند از خود خبر داد و فرمود: *من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند*).

۳ . عبدالواحد محمّد التمیمی، غررالحکم، ص۱۸۹.(بر تو باد به ذکر خدا؛ زیرا ذکر روشنایی قلبها و عقل، غذای روح‌ها و داروی دردهای روانی است).

جِلاءً لِلقُلُوب».[۱] و اهل ذکر را برگزیدگان واقعی حضرت دوست می دانند: «اَهلُ الذّکرِ اَهلُ الله وَ حَامَّتُهُ».[۲]

امام صادق(ع) نیز، ذکر حق را از خصوصیات شیعیان واقعی دانسته و فرموده‌اند: «شیعیان ما کسانی هستند که در خلوت، فراوان یاد خدا کنند».[۳] همچنین، به مجالس ذکر و یاد حق، توجّه داده‌اند و بهترین مجالس را جایگاهی دانسته‌اند که محل برپایی ذکر، یاد و نام حق‌تعالی باشد.[٤] علاوه بر این، گرامی‌ترین بنده را کسی دانسته‌اند که بیشتر به ذکر و یاد حق‌تعالی مشغول است: «اَکرَمُ الخَلقِ عَلَی الله اَکثَرُهُم ذِکراً لِلّهِ».[٥] و از همین رو، سفارش می‌کنند که با دل و زبان خود، خدا را یاد کنید: «اُذکُرِ اللهَ بِقَلبِکَ وَ لِسانِکَ».[٦]

علاوه بر ذکر، دعا نیز در قرآن و روایات جایگاهی ویژه دارد؛

---

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.(براستی خدای سبحان، ذکر و یاد خود را صیقل و روشنایی دلها قرار داده است).

۲ . عبدالواحد محمّد التمیمی، غررالحکم، ص۱۸۸.(اهل ذکر، مردان خدا و برگزیدگان و خاصّان اویند).

۳ . شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج۷، ص۱۵۸.

٤ . محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج۷۲، ص٤٦۸.

۵ . شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج۷، ص۱۵٦.(گرامی ترین آفریدگان خدا کسانی هستند که بیشتر به یاد خدا باشند).

٦ . حسین بن محمّد محدث نوری، مستدرک الوسایل، ج۵، ص۱۲۳.(با قلب و زبان خود به یاد خدا باش).

چنانکه کلمهٔ دعا و مشتقاتش بیش از ۲۰۰ بار در قرآن به کار رفته است و خداوند در جای جای قرآن، بندگان را به دعا فراخوانده است؛ چنانکه می‌فرماید: «وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُم»[1] و«قُلْ ما یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُکُم»[2] و ...

علاوه بر این آیات، قرآن مشحون است از آیاتی که خداوند در آنها طریقه و چگونگی دعا کردن و درخواست از درگاه کریمش را به بندگان خود یاد می‌دهد[3] که در این مجال اندک پرداختن به آنها مقدور نیست.

همچنین، در مورد جایگاه والا و ضرورت دعا، احادیث فراوانی وجود دارد که خود مستلزم کتابها و رسالات مفصّل و جداگانه‌ای است. به همین دلیل، در این مجال اندک تنها به ذکر چند نمونه مختصر اشاره می‌کنیم.

پیامبر فرمودند: «آیا دلالت کنم شما را بر سلاحی که برهاند شما را از دشمنان و بسیار سازد رزقهای شما را؟ گفتند: بلی یا

---

۱ . قرآن مجید، سوره غافر(٤٠)، آیه٦٠.(پروردگار شما گفته است: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را).

۲ . همان، سوره فرقان(۲۵)، آیه۷۷.(بگو: پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد).

۳ . طه، آیه ٢٦/قلم، آیه ۳۲/ ابراهیم، آیه ۳۵/ بقره، آیه ١٢٦/ مؤمنون، آیات ۹۷ و ۹۸/ هود، آیه ٤٧/ یوسف، آیه ۱۰۱/ اعراف، آیه ١٢٦/ آل عمران، آیه ۱۹۳/ شعراء، آیه ۸۳/ نمل، آیه ۱۹/ هود، آیه ٤١/ مؤمنون، آیه ٢٦/ عنکبوت، آیه ۳۰/ بقره، آیه ۲۵۰/ آل عمران، آیه ١٤٧/ فرقان، آیه ٧٤/ ابراهیم، آیه ٤٠/ زخرف، آیات ۱۳ و ١٤/ اعراف، آیه ۲۳/ نوح، آیه ۲۸/ اسراء، آیه ۸۰ و ...

رسول الله. حضرت فرمود: بخوانید خدای خود را شب و روز. بدرستی که سلاح مؤمن دعاست».[۱]

حضرت مولا علی(ع) نیز فرمودند: «دعا سپر مؤمن است».[۲] امام صادق(ع) فرمود: «دعا بکن و مگو هر چه مقدّر شده است، خواهد شد. بدرستی که نزد خدا منزلتی است که نمی‌توان بدان رسید، مگر به دعا. و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند، از سوی خدا چیزی به او نخواهد رسید».[۳]

پس از ائمهٔ هدی، اولیای الهی و عارفان راستین نیز که در محبّت حق‌تعالی ذوب شده‌اند، هر یک به نوبهٔ خود، به اهمیت مسألهٔ ذکر و دعا توجّه داده‌اند و در سخنان و آثار خود به بیان جایگاه و ارزش آنها پرداخته‌اند.

شمس‌الدّین محمّد تبریزی و مرید یکرنگ او، مولانا جلال‌الدّین محمّد مولوی، نیز از زمرهٔ عارفان و اولیایی هستند که پس از آنکه در حق‌تعالی فانی گشته و موصوف به صفات او شده‌اند، از روی عشق و محبّتی که به ذات سرمدی حضرت دوست یافته‌اند، سخنانی از سر شور و شعور در فواید، آداب،

---

۱. احمد بن محمّد بن فهد حلّی، عدة الداعی، ص٤.

۲. همانجا.

۳. محمّد باقر مجلسی، عین الحیوة، ص٤٥٥.

شرایط و چگونگی ذکر و دعا بیان فرموده‌اند که در این مختصر، بر آنیم *که به صورت بسیار کوتاه*، نگاهی اجمالی به این نظریات بیفکنیم. هر چند معتقدیم که سخنان شمس و بویژه مولانا در این ابواب، خود مستلزم چندین مجلد قطور است، امّا امیدواریم که به مدد حضرت حق، این مختصر بتواند، رئوس نظریات این بزرگان را در این ابواب، به جویندگان راه حقیقت و نو سالکان وادی عشق، معرفی نماید.

امید که این مختصر، مورد رضایت قطب عالم امکان، انسان کامل، حضرت صاحب‌الزمان(ارواحنا فداه) قرار بگیرد.

محمّد خدادادی
یزد- تابستان ۱۳۹۱

فصل اوّل

ذکر

ذکر در «کلمات عارفان به معانی: یاد کردن، مواظبت بر عمل، حفظ، طاعت، نماز، بیان، قرآن، علم، شرف و شُکر»[1] به کار رفته است، امّا معنی مهم و غالب آن، «یاد کردن حق‌تعالی است در بدایت کار، به تکرار اسم آن حضرت، به اقرار به وحدانیّتش و در نهایت آن، به شهودِ وجود پُر جودش در مظاهر ممکنات».[2]

عرفا معتقدند که: «ذکر، رکنی قوی است اندر طریق حق، سبحانه‌تعالی، و هیچکس به خدای‌تعالی نرسد مگر به دوام ذکر؛ و ذکر دو گونه باشد: ذکر زبان و ذکر دل؛ بنده بدان(ذکر زبانی)، به استدامتِ(مداومت) ذکرِ دل، رسد. چون بنده به دل و زبان ذاکر باشد، او کامل بود در وصف خویش، در حال سلوک خویش».[3] همچنین، ذکر و یاد قلبی خداوند را همچون شمشیری برنده دانسته‌اند که خواطر سالک را از وسوسه‌ها و خیالات شیطانی

---

۱ . سیدجعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ٤٠٣.

۲ . روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، ص ۱۹.

۳ . ابوالقاسم قشیری، رساله قشیریه، ص ٣٤٧.

می‌زداید: « و گفته‌اند ذکر خدای عزّ وجلّ به دل، شمشیر مریدان بود که بدان، جنگ کنند با دشمنان خویش و آفتها بدان از خویشتن باز دارند و چون بلایی بر بنده‌ای فرو آید، به دل با خدای گردد؛ بلا از وی برخیزد اندر حال».[۱]

میبدی در تفسیر آیهٔ: «فَاذکُرُونی اَذکُرکُم»[۲]، این‌گونه آورده است: «این است یاد دوست مهربان، آسایش دل و غذای جان، یادی که گوی است و اُنسش چوگان، مَرکَب او شوق و مِهر او میدان، گُل او سوز و معرفت او بوستان، یادی که حق در آن پیدا. یادی که درخت توحید را آبشخور است، دوستی حق مر آن را میوه و بَر است».[۳] عرفا در یک تقسیم‌بندی، انواع ذکر را این‌گونه معرفی کرده‌اند: «ذکر سه قسم است: ذکر عادت، ذکر حِسبَت، ذکر صحبت. ذکر عادت، بی قیمت است از بهر آنکه از سر غفلت است. ذکر حِسبَت، بی زینت است که سرانجام آن طلب اُجرت است. ذکر صحبت، ودیعت است؛ از بهر آنکه زبان ذاکر در میان عاریت است. ذکر خائف از بیم قطیعت[٤] است. ذکر راجی بر امید

---

۱ . ابوالقاسم قشیری، رساله قشیریه، ص ۳٤۷.

۲ . قرآن مجید، سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۲. (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم).

۳ . رشیدالدین ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج۱، ص ٤۱۹.

٤ . قطیعت: جدایی.

یافتِ طَلِبَت[۱] است، ذکر مُحبّ از رِقّتِ حُرقَت است».[۲]

خواجه عبدالله انصاری از ذکر به عنوان سومین میدان سلوک یاد کرده و در باب آن این‌گونه می‌گوید: «از میدان تفکّر میدان تذکّر زاید، و فرق میان تفکّر و تذکّر آن است که تفکّر، جُستن است و تذکّر، یافتن».[۳] حقیقت ذکر، آن است که «هر چه است، در ذکر فراموش کنی و از اینجا، ذکر سِرّ خواهد نه ذکر زبان».[٤] سنایی نیز، ذکر و یاد حق را حِصنِ حصین سالک در مسیر سلوک دانسته و معتقد است که با ذکر حق است که عنایات حق‌تعالی به سالک می‌پیوندد:

آن که گریانِ اوست، خندان است — دل که بی‌یادِ اوست، سندان است
شدی ایمن چو نام او بردی — در طریقت قدم بیفشردی
تو، به یادش زبان چو گل کُن تَر — تا دهانت کُند چو گُل پُر زر[۵]

عطار نیز در پندنامه خود، به سالکان راه حقیقت توصیه می‌کند که لحظه‌ای از ذکر حق غفلت نکنید؛ زیرا ذکر حق، غذای روح و مرهمِ دلِ مجروح است:

---

۱ . طلبت: خواسته و مطلوب.

۲ . رشیدالدین ابوالفضل میبدی، کشف الاسرار و عدة الابرار ، ج۱، ص ۵۵۰.

۳ . خواجه عبدالله انصاری، صد میدان، ص ۳٤.

٤ .اسماعیل بن محمّد مستملی بخاری، شرح التعرف لمذهب التصوّف، ج۳، ص ۱۳۲۷.

۵ . ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه، ص ۹٤.

باش دایم ای پسر با یاد حق گر خبر داری ز عدل و داد حق
زنده دار از ذکر، صبح و شام را در تغافل مگذران ایام را
یاد حق آمد غذا این روح را مرهم آمد این دل مجروح را
یاد حق گر مونس جانت بود کی هوای کاخ و ایوانت بود؟
گر زمانی غافل از رحمان شوی اندر آن دم همدم شیطان شوی
مؤمنا، ذکر خدا بسیار گوی تا بیابی در دو عالم آبروی[۱]

شمس تبریزی نیز سخنانی چند در باب ذکر بیان نموده است. در ادامه، ضمن بیان دیدگاه‌های شمس در این باب، به بررسی بازتاب این اندیشه‌ها در مثنوی مولوی خواهیم پرداخت.

عارف از ذکر محبوب خسته نمی‌شود

شمس تبریزی، ذکر را یکی از بارزترین خصوصیات عارف می‌داند. این بدان دلیل است که هرکس به چیزی و یا شخصی علاقه‌مند باشد، آن چیز را بسیار یاد می‌کند. بنابراین، عارفِ واقعی همواره در حال ذکر و یادْکردِ محبوب حقیقی عالم، یعنی خداوندِ رحمان است. از دیدگاه شمس، عارف هیچ‌گاه از یادْکردِ حضرت حق، خسته و ملول نمی‌شود و همواره و در همه حال، یاد و نام حضرت دوست را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد:

---

۱ . فریدالدین عطار نیشابوری، پندنامه، ص٦٧.

«علامت عارف آن است که مانده نگردد از یادکرد دوست، و سیر نشود از دوستی او. خوشتر از ذکر، طعام نیست در دهان یقین، بر خوان رضا».[۱]

مولوی نیز همچون شمس، معتقد است که عاشق و محبّ راستین از ذکر محبوب و معشوق خود، ملول و خسته نمی‌شود؛ بلکه همواره و در همه حال، با یاد و نام محبوب روزگار می‌گذراند و هیچ چیز برای او خوشایندتر از یادکرد نام محبوب نیست. مولوی در ضمن حکایت التذاذ زلیخا از نام یوسف(ع) به این موضوع اشاره کرده و به راهروان حقیقت اندرز می‌دهد که در ذکر و یاد حقّ، خستگی و غفلت به خود راه ندهید؛ بلکه عاشقانه و جانانه همواره نام و یاد خداوند را در دل و بر زبان خود جاری سازید، چرا که در «ذکرِ حضرتِ دوستِ حقیقی، کمتر از زنی نمی‌توان بود».[۲] در این ابیات، یوسف، نماد خداوند و زلیخا، نماد سالکِ عارف است که از ذکر و یادکردِ محبوبِ حقیقی نه تنها دچار خستگی نمی‌شود؛ بلکه با شنیدن نام و یادکرد او گرسنگی و تشنگی و خستگی را فراموش می‌کند[۳]:

---

۱ . مقالات شمس، ج۲، ص ۱۹۳.

۲ . ملاحسین واعظ کاشفی، لب لباب مثنوی، ص ۳۱٤.

۳ . ر.ک: ملا هادی سبزواری، شرح مثنوی، ج۳، صص۵۰۱-۵۰۲.

آن زلیخا از سپندان تا به عود — نام جمله چیز، یوسف کرده بود
نام او در نامها مکتوم کرد — محرمان را سرّ آن معلوم کرد
گر بگفتی مه برآمد بنگرید — ور بگفتی سبز شد آن شاخ بید
ور بگفتی برگها خوش می‌طپند — ور بگفتی خوش همی سوزد سپند
صد هزاران نام اگر بر هم زدی — مقصد او زان همه یوسف بُدی
گرسنه بودی، چو بُردی نام او — می‌شدی او سیر و مست از جام او
تشنگیش از نام او ساکن شدی — نام یوسف سیری باطن شدی
ور بُدی دردیش زان نام بلند — درد او در حال گشتی سودمند
وقت سرما بودی او را پوستین — این کند در عشق نام دوست، این[۱]

بنابراین، از دیدگاه مولوی نیز، محبِّ واقعی از یادکردِ نام حضرت دوست، هرگز خسته نمی‌شود؛ بلکه با شنیدن و تکرار نام او به وجد آمده و همه دردها و رنجها را به فراموشی می‌سپارد.

شرایط و آداب ذکر

اگرچه سالک باید همواره به یاد خدا باشد و در هیچ حال، از یاد و نام حق‌تعالی غفلت نورزد؛ امّا شمس در ضمن سخنانِ خود، تعالیمی در باب شرایط و آداب و زمان ذکر بیان داشته که می‌تواند در مسیر سلوک به یاری سالک بیاید.

---

۱ . مثنوی، ج۳، ص ۵۰۴.

به عنوان نمونه، شمس، *شب هنگام*[1] را زمان مناسبی برای ذکر و یاد حق می‌داند و به سالکان توصیه می‌کند که در *نیمه شب* با حالت تضرّع و نیاز به درگاه حق‌تعالی بروید و از او یاری بجویید تا درهای رحمت و معرفت را به روی شما بگشاید: «چرا به خدا تضرّع ننمایی؟ نیمه شب بیدار شوی، برخیز دوگانه‌ای بگذار؛ نیاز، نیاز، نیاز! و روی بر خاک نه، دو قطره ببار که: خداوندا، اگر انبیاء و اولیاء را تو نخواهی، چو حلقه بر در مانند. اکنون، به من فلان بزرگ را نمودی، چشم مرا به او بینا گردان».[2]

از این سخنان شمس این‌گونه مستفاد می‌شود که نیمه شب، زمان بسیار مناسبی برای ذکر و یاد حق‌تعالی است. همچنین، در هنگام ذکر، نیاز، تضرّع و اشک و توجّه به لطف و عنایت پروردگار بسیار حائز اهمیت است. علاوه بر این، روی بر خاک نهادن و سجدهٔ پیاپی کردن نیز به نوبهٔ خود، در افزایش حال و

---

۱ . ذکر و عبادت شبانه، یکی از ارکان اصلی سلوک است که در قرآن و روایات و احادیث پیامبر و ائمهٔ معصومین مکرراً به آن سفارش شده است و پرداختن به همهٔ آنها خود مستلزم رساله های جداگانه‌ای است. به عنوان نمونه: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَويلا»(و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی)(قرآن مجید، سوره انسان، آیه ۲۶). و: «قُمِ اللَّيْلَ إلاَّ قَليلا»(شب را جز کمی به پا خیز)(همان، سوره مزمل، آیه ۲). و: «إنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أنَّكَ تَقُومُ أدْنى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذينَ مَعَكَ»(پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می‌خیزند)(همان، آیه ۲۰). و...

۲ . مقالات شمس، ج ۱، ص ۲۸۶.

هوای عرفانی به سالک کمک می‌کند.

شمس در جای دیگر از سخنان خود، به این مفاهیم توجّه کرده و به زبانی دیگر، آنها را این‌گونه بیان نموده است: «رو به دل آرد، و در کنجی رود، نیم‌شب از میان زن و بچّه به گوشهٔ خانه رود، و زار زار بگرید تا رقّتش آید، و دل روی بدو نماید، آنگاه در سجود رود ... [و] بزارد».[1] در این عبارات نیز شمس، به انجام ذکر در نیمه شب همراه با تضرّع، اشک، نیاز و سجده در پیشگاه حق‌تعالی اشاره کرده است.

بدین ترتیب، می‌توان گفت، شمس به سالکان راه حقیقت سفارش می‌کند که نیمه شب از خوابِ خوشِ خویش دل برکنند و به گوشه‌ای خلوت بروند و به زانوی ادب در پیشگاه حق‌تعالی نشسته و با تضرّع و نیاز، نام و یاد او را در دل خود زنده کنند. همچنین، سالک باید در ضمن ذکرِ خود، از سجده غافل نباشد و در بین راز و نیاز با محبوب و معبود خویش، پیوسته سجده کند تا حق تعالی از روی لطف و کَرَم خود، درهای رحمت و معرفت را بر وی بگشاید.

مولوی نیز در مثنوی خود، به همین حالات توجّه داشته و در چند جای اشعارش، به آنها اشاره کرده است. او نیز نیمه شب را

---

۱. مقالات شمس، ج۲، ص ۸۵.

زمانی مناسب برای ذکر و یاد حق دانسته و به سجده، تضرّع و نیاز در میانِ ذکر توصیه نموده است. همچنین، به حضور در جای خلوت برای یاد حق و ذکر او، اشاره کرده است.

مولانا در دفتر سوم، ضمن «حکایت آن طالبِ روزیِ حلالِ بی کسب و رنج در عهد داوود، علیه‌السلام، و مستجاب شدنِ دعای او»، به تأثیر ذکر و دعای شبانهٔ همراه با نیاز اشاره کرده و آن را کلید استجابت دانسته:

کای خدا، این بنده را رسوا مکن — گر بَدَم، هم سِرّ من پیدا مکن
تو همی دانی و شبهای دراز — که همی خواندم تو را با صد نیاز
پیش خلق این را اگر چه قدر نیست — پیش تو همچون چراغ روشنی است[1]

مولوی در جای دیگر از مثنوی خود، به ذکر شب هنگام و دعای سحرگاه اشاره کرده و به سالکان اندرز می‌دهد که اگر می‌خواهند به حواس نورانی دست یابند، باید از خواب و خورد خود کم کرده و به یادکرد و ذکر حق‌تعالی بیفزایند، «تا بدین واسطه، آینهٔ دل مُجَلّی سازند و از برای دیدار دوست، ارمغانی که لایق اوست برند؛ و در این عالَمِ وَخِم(ناسازگار) که تنگتر از رَحِم است؛ به صورت قیامِ لیل و استغفارِ اسحار و صیام نهار و سایر عبادات پروردگار، جنبشی کنند و به نشأت ثانیه از این تنگنا به

۱. مثنوی، ج۲، ص ۱۳۵.

فضای دلگشایِ ملکوت، مندرج شوند»[۱]:

اندکی صرفه بکُن از خواب و خَور ارمغـــان بهـــر ملاقـــاتش ببـــر
شـــو قَلیـــلُ النَّـــوم مِمَّـــا یَهجَعُـــون باش در اســحار، از یَســتَغفِرُون[۲]
جنبشی اندک بکن همچون جنـین تا ببخشندت حواس نـور بـین[۳]

مولوی همچنین، در چند جـای مثنـوی بـه سـجده کـردن در ضمنِ یادکرد و ذکر حق و در میان مناجات بـا او، اشـاره کـرده و آن را در نزدیکی به حق بسیار مؤثر دانسته است؛ مخصوصـاً اگـر همراه با اشک باشد:

سجده کن صد بار و می‌گوی ای خدا نیست این غم غیر درخورد و سـزا[٤]
سجده گه را تَر کُن از اشـکِ روان کای خدا تو وارهانم زین گمان[٥]

مولوی در چند جای دیگر نیز در ضمنِ حکایـات مثنـوی، بـه سجده و اهمیّت آن در میان ذکر و دعا اشاره کرده است:

سجده کرد و گفت ای دانای سوز در دل داوود انداز آن فـروز ...[٦]

---

۱ . کمال الدین حسین خوارزمی، جواهرالاسرار و زواهرالانوار، ج۲، ص٦٩١.

۲ . اشاره ای است به قرآن مجید، سوره الذاریات(۵۱)، آیات۱۸-۱۷. کانُوا قَلـیلاً مِـنَ اللَّیْـلِ مـا یَهْجَعُـون بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُون.(و از شـب انـدکی را مـی‌خوابیدنـد. و در سـحرگاهان [از خـدا] طلـب آمـرزش می‌کردند).

۳ . مثنوی، ج ۱، ص ۱۹٦.

٤ . همان، ج۳، ص ۲۵۳.

۵ . همان، ج۲، ص ۲۰۰.

٦ . همان، ج۲، ص ۱۳٦.

و یا:

سبطی آن دم در سجود افتاد و گفت ای خدایِ عالمِ جَهْر و نهفت...[۱]

علاوه بر توجّه به ذکر نیمه شب و سجده در میان ذکر، مولوی توجّه خاصی به تضرّع و نیاز و اشک خالصانه داشته و آن را باعث گشوده شدن درهای رحمت الهی و برداشته شدن حجابها و کسب معرفت دانسته است:

زاری و گریه قوی سرمایه‌ای است رحمتِ کلّی، قویتر دایه‌ای است
دایه و مادر بهانه جو بود تا که کی آن طفل او گریان شود
طفلِ حاجاتِ شما را آفرید تا بنالید و شود شیرش پدید
گفت: اُدعواالله، بی‌زاری مباش تا بجوشد شیرهای مِهرهاش[۲]

هرگاه که ارادهٔ خداوند بر این قرار بگیرد که بنده‌ای را یاری کند، میل آن بنده را به جانب گریه و اشک و تضرّع سوق می‌دهد؛ چرا که زاری و تضرّع باعث برداشته شدن حجابها و رسیدن به شادی حقیقی می‌شود که همان وصال حضرت دوست است:

چون خدا خواهد که مان یاری کند میل ما را جانب زاری کند
ای خُنُک چشمی که آن گریان اوست ای همایون دل که آن بریان اوست
آخَر هر گریه، آخِر خنده‌ای است مرد آخِر بین مبارک بنده‌ای است

---

۱ . مثنوی، ج۲، ص ٤٨٦.

۲ . همان، ج۱، ص ۳۵۳.

هـــر کجـــا آب روان، ســـبزه بـــود   هرکجا اشکی دوان، رحمت شــود
باش چون دولابه نــالان، چشــم‌تــر   تا زِ صحن جانت بر روید خُضَــر[1]

این ابیات مولوی می‌توانند ترجمان این سخنان شمس باشــند: «شک نیست که چرک اندرون می‌باید که پاک شود، کـه ذرّه‌ای از چرک اندرون، آن کند که صدهزار چرک بیـرون نکنـد. آن چـرک اندرون را کدام آب پاک کند؟ سه چهار مشک از آب دیده! نه هـر آب دیده‌ای، الّا آب دیده‌ای که از آن صدق خیزد. بعد از آن بـوی امن و نجات بدو رسد؛ گو فارغ بخُسب».[2] و در جای دیگر، ایــن مفهــوم را ایــن‌چنــین بیــان مــی‌دارد: «در خلــوتی روی و زار زار بگریی ... به آن آب دیده بباری، تا ذوقی و راحتی بیابی».[3]

مولوی معتقد اســت کـه اشـک و تضـرّع بـه همـه کـس داده نمی‌شود؛ بلکه ایــن گریــه موقــوف عنایــت خداســت و همچــون شمس[4]، طلب و خواستن سالک را موقوف عنایت حضـرت حـق می‌داند:

چـــون بگریـــانم، بجوشـــد رحمـــتم   آن خروشـــنده بنوشـــد نعمـــتم
گـــر نخـــواهم داد، خـــود ننمـــایمش   چونش کردم بسته دل، بگشـــایمش

---

۱ . مثنوی، ج ۱، ص ۵۱.
۲ . مقالات شمس، ج ۱، ص ۱۳۳.
۳ . همان، ج ۲، ص ۹۰.
٤ . همان، ج ۱، ص ۲۳۸ و ج ۲، ص ۱٤۷.

رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست　　　چون گریست،از بحر رحمت،موج خاست[۱]

نکتهٔ آخر اینکه مولوی نیز جای خلوت و نهانی را برای ذکر و عبادت مناسب‌تر دانسته و در چند جای مثنوی، اشاراتی به این موضوع کرده است:

تا روم من سوی خلوت در نماز　　　پرسم این احوال از دانای راز[۲]

و یا:

درد آمد بهتر از ملک جهان　　　تا بخوانی مر خدا را در نهان[۳]

مولوی خلوت را باعث صفای دل دانسته و به همین دلیل، ذکر در خلوت را مناسب‌تر می‌داند:

قعر چَه بگزید هر که عاقل است　　　زآنکه در خلوت، صفاهای دل است[٤]

هیچ کُنجی بی‌دد و بی‌دام نیست　　　جز به خلوتگاهِ حق آرام نیست[۵]

ذکر، ابزاری است که به یاری آن، می‌توان به وصال حضرت دوست، دست یافت. ذکر و تضرّع و اشکِ خالصانه، توانایی آن را دارند که وجود آدمی را متحوّل سازند و آن را به سمت حضرت حق به حرکت درآورند:

---

۱ . مثنوی، ج۱، ص ۲٦۷.

۲ . همان، ج۲، ص۱۳٦.

۳ . همان، ج۲، ص ۱٤.

٤ . همان، ج۱، ص ۸۰.

۵ . همان، ج۱، ص ۲۹۷.

در ذکـــر بـــه گـــردش انـــدر آیـــد   بـــا آب دو دیـــده، چـــرخ جانهـــا
ذکرســـت کمنـــدِ وصـــلِ محبـــوب   خاموش که جوش کـــرد ســـودا[۱]

بنابر آنچه گفته شد، می‌توان دریافت کـه شـمس و بـه تبـع او مولوی، ذکر شب هنگام را که در خلوتی به دور از خلایق باشـد، توصیه می‌کنند. همچنین، ایشان به سجدهٔ مکرر در ضـمنِ ذکـر و همچنین اشک و تضرّع و نیازِ همراه با خلـوص قلـب در هنگـام یادکرد حق تأکید دارند.

ذکر حق، پاک کننده است

از دیدگاه شمس، وجودی که همواره جایگاه یاد حق و ذکر او باشد، از خواطر شیطانی و وسوسه‌ها پاک گشته و جایگـاه عـوالم ملکوتی و افکار قُدسی می‌شود. بنابراین، سالک با ذکر و یاد حق، وجود خود را محل حضور فرشتگان و در درجهٔ متعالی‌تر، محـل *ظهور* حق‌تعالی قرار می‌دهد: «من هرگز بَد نیندیشم. چـه اندیشـد خاطری که پاک شود از دیو و وسوسه؟ خود هرگز دیو در آن دل نیامده اسـت، پیوسـته در او فریشـته بـوده باشـد. تـا حـق‌تعـالی می‌فرماید که: من این خانه را خانهٔ رحمت خود می‌کنم؛ شما کَرَم

۱. دیوان کبیر، ج۱، ابیات ۱۴۶۵–۱۴۶۶.

کنید بیرون روید».[1]

وجود آدمی این قابلیّت را دارد که جایگاه وساوس شیطانی و یا خواطر رحمانی باشد. گاه ممکن است آدمی در میان این خواطر، مضطرب بماند؛ یعنی زمانی اسیر خیالات شیطانی شده و زمانی در پناه خواطر رحمانی، آرام گیرد: «آخر، همهٔ خاطرها بر سه قسم است: یکی خاطر، خانهٔ دیو است پیوسته؛ و یکی خاطر، خانهٔ دیو است با فریشه به هم، دمی فریشته بیرون رفت دیو درآمد، دمی فریشته درآمد، دیو را بیرون راند؛ و یک خاطر دیگر، خاصّ آن فریشته است، دیو در او درنیاید».[2]

بدین ترتیب، از دیدگاه شمس، وجود آدمی مجموع ضدّهاست و مطمئناً برای دفع خواطر شیطانی، نیاز به ضدّ آن یعنی خواطر رحمانی است. پس، یاد حق که کمال همهٔ پاکی‌هاست به آدمی کمک می‌کند که از اندیشه‌های ناپاک دور شده و به سمت پاکی مطلق حرکت کند.

مولوی نیز همچون شمس، به چند بُعدی بودن خواطر آدمی اشاره کرده و معتقد است که یاد حق، ضدّ خواطر پلید شیطانی

---

۱ . مقالات شمس، ج۱، ص ۲۱۱.

۲ . همان، ج۱، صص ۲۱۱–۲۱۲. به قول خواجهٔ شیراز:

«خلوت دل نیست جای صحبت اضداد　　دیو چو بیرون رود فرشته درآید»

(دیوان حافظ، ص ۳۰۱).

است؛ بنابراین، آدمی با ذکر و یاد حق می‌تواند خاطرِ خویش را از آلودگی‌ها پاک نموده و به سمت پاکی مطلق حرکت کند:

ذکر حق پاک است، چون پاکی رسید　　رخت بربندد، برون آید پلید
می‌گریزد ضدّها، از ضدّها　　شب گریزد چون برافروزد ضیا
چون درآید نامِ پاک اندر دهان　　نی پلیدی مانَد و نی اندُهان[1]

و در جای دیگر، از زبان حق‌تعالی به این موضوع تصریح می‌کند که یاد حق، باعث پاک شدن ذاکر می‌گردد و خداوند از ذکر و تسبیح دیگران بی‌نیاز است:

من نگردم پاک از تسبیحشان　　پاک هم ایشان شوند و دُر فشان[2]

مولوی در جای دیگر مثنوی با ذکر داستان «عور و زنبور»[3] تمثیل بسیار زیبایی در مورد ذکر و پاک کنندگی آن و همچنین مصون ماندن ذاکر از وسوسه‌های شیطانی عرضه می‌کند. در این تمثیل، مرد عور، نماد انسانی است که از یاد حق غافل مانده و زنبورها و نیش آنها نماد وسوسه‌ها و خواطر شیطانی هستند. مرد برهنه که در مواجههٔ با زنبوران و نیش آنها، دچار آزردگی فراوان می‌شود به برکهٔ آبی پناه می‌برد و با غوطه ور شدن در آب، تن خویش را از نیش زنبوران محفوظ می‌کند؛ در این تمثیل، آب

---

۱ . مثنوی، ج۲، ص ۱۳.
۲ . همان، ج۱، ص ۳۴۳.
۳ . همان، ج۲، ص ۳۰۴.

نماد ذکر و یاد حق‌تعالی است. مرد برای مصونیت کامل، باید سرِ خود را نیز در زیر آب فرو برد، این کار در ابتدا اندکی سخت به نظر می‌رسد، امّا چاره‌ای جز آن وجود ندارد[1].

بنابراین، انسانی که قصد دارد از وسوسه‌های شیطانی در امان بماند، لازم است که همواره در یاد و نام حق غوطه‌ور شود. مولانا معتقد است که پس از مدّتی وجود سالک، سرتا به پا، طبع آب می‌گیرد و موصوف به صفات آن می‌شود. «یعنی، بعد از آن که ذکر تو را ملکه شد، در بعضی از اوقات که فارغ از ذکرِ لفظی باشی، قلبْ متذکّر خواهد بود؛ بلکه وجودت ذکر او خواهد بود»[2]، در آن صورت، وسوسه‌ها به خودی خود، از سالک دور شده و وجود او سرشار از پاکی می‌شود:

آب، ذکرِ حقّ و زنبور این زمان   هست یادِ آن فلانه و آن فلان
دَم بخور در آبِ ذکر و صبر کُن   تا رهی از فکر و وسواس کُهُن
بعد از آن، تو طبعِ آن آبِ صفا   خود بگیری جملگی سر تا به پا
آنچنان کز آب، آن زنبورِ شرّ   می‌گریزد، از تو هم گیرد حذر[3]

ذکر حق، چون طنابی است که سالک را از چاهِ تاریک و هراسناکِ دوری حضرت دوست که همان عالم غفلت و خواطر

---

۱ . ر.ک: سید جعفر شهیدی، شرح مثنوی، ج۶، ص۶۸.

۲ . ملا هادی سبزواری، شرح مثنوی، ج۲، ص۲۵۸.

۳ . مثنوی، ج۲، ص ۳۰۴.

شیطانی است، بیرون می‌کشد و پاک و منزه به وصال حضرت حق می‌رساند:

همچو چَهی است هجر او، چون رَسَنی است ذکر او
در تک چاه یوسفی، دست زنان در آن رسن [۱]

آنگونه که ملاحظه می‌شود، شمس و به تبع او مولوی، ذکر حق را پاک کنندهٔ خاطر آدمی و بهترین راه مقابله با وسوسه های شیطانی و خواطر ناپسند می‌دانند.

ذکر زبانی و قلبی

شمس به هر دو مفهومِ ذکر زبانی و ذکر قلبی توجّه داشته است: «یادی است بر زبان و یادی است در جان» [۲]؛ و ذکر قلبی را بسی بالاتر از ذکر زبانی دانسته است: «آن صوفی ارشد می‌گوید مریدش را، که ذکر از ناف برآور. گفتم: نی؛ ذکر از ناف برمیاور، از میان جان برآور. بدین سخن، در او حیرانی آمد». [۳]

بنابراین، می‌توان گفت، شمس معتقد است که ذکر باید با توجّه کامل قلبی باشد و سالک چنان در یادِ حق غرقه شود که یادِ خویشتن را فراموش کند: «اگر مرا دیدی، خود را چه می‌بینی؟ و

---

۱. دیوان کبیر، ج٤، بیت۱۹۳۲۵.
۲ . مقالات شمس، ج۱، ص ۱۹۵.
۳ . همان، ج۱، ص ۲۲۲.

اگر ذکر من کنی، ذکر خود چه می‌کنی؟ ذکر وعظ و سخن وعظ، ذکر خود است و ذکرِ هستی».[۱] پس، سالک در هنگام ذکر باید هستی خویش را به طور کامل به فراموشی بسپارد و به هیچ چیز دیگری غیر از مذکور نیندیشد:

چندان بکن تو ذکر حق، کز خود فراموشت شود
واندر دعا دو تو شوی، مانندهٔ دال دعا[۲]

مولوی در مثنوی خود، از ذکر زبانی با عنوان «ذکر جسمانه» یاد کرده و بر این باور است که آن دارای ارزش چندانی نیست:

ذکر جسمانه خیال ناقص است   وصف شاهانه از آنها خالص است[۳]

مولوی بر این باور است که ذاکر باید با تمام وجود در ذکر غرق گشته و از هستی خود، تهی شده باشد تا ذکر بر او تأثیر بگذارد، وگرنه ذکرِ زبانی صرف، تأثیر چندانی بر جان او نخواهد گذاشت:

عام می‌خوانند هر دَم نام پاک   این عمل نکند چو نبود عشقناک
آنچه عیسی کرده بود از نام هو   می‌شدی پیدا ورا از نام او
خالی از خود بود و پُر از عشق دوست   پس ز کوزه آن تَلابَد که دروست[٤]

از دیدگاه مولوی، ذکری که فقط با زبان انجام شود، اثر بخش

---

۱ . مقالات شمس، ج۱، ص ۱۹۰.
۲. دیوان کبیر، ج۷، بیت۳۵۵۸۵.
۳ . مثنوی، ج۱، ص ۳٤۰.
٤ . همان، ج۳، ص ۵۰۵.

نیست. تأثیر ذکر، ارتباط مستقیمی با پاکی و خلوص نیّت و جایگاه باطنی ذاکر دارد. مولوی این موضوع را در ضمن حکایت «عیسی و همراه ابله او» این‌گونه بیان داشته است:

گشت با عیسی یکی ابله رفیق — استخوانها دید در حفرهٔ عمیق
گفت ای همراه آن نام سَنی — که بدان تو مرده را زنده کنی
مر مرا آموز تا احسان کنم — استخوانها را بدان با جان کنم
گفت خامُش کن، که آن کارِ تو نیست — لایق انفاس و گفتار تو نیست
کان نَفَس خواهد ز بارانِ پاک‌تر — وز فرشته در روش، درّاک‌تر
عمرها بایست تا دَم پاک شد — تا امینِ مخزنِ افلاک شد
خود گرفتی این عصا در دست راست — دست را دَستان موسی از کجاست؟[1]

مولوی این مفهوم را در جای دیگر با ذکر تمثیلی این‌گونه بیان داشته است:

مُشک را بر تن مَزَن، بر دل بمال — مُشک چه بود؟ نام پاکِ ذوالجلال
آن منافق، مُشک بر تن می‌نهد — روح را در قعر گُلخن می‌نهد
بر زبان نام حق و در جانِ او — گَندها از فکر بی‌ایمان او
ذکر با او همچو سبزهٔ گلخن است — بر سر مَبرز، گُل است و سوسن است
آن نبات آنجا یقین عاریت است — جای آن گُل، مجلس است و عشرت است[2]

آنگونه که ملاحظه می شود، شمس و به تبع او مولوی، ذکر قلبی را بسیار والاتر از ذکر زبانی دانسته اند. ایشان معتقدند که تا

---

۱ . مثنوی، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲ . همان، ج ۱، ص ۲۶۲.

سالک، درون را از تیرگیها و ناخالصیها پاک نکند، ذکر و نام حق‌تعالی تأثیری بر وجود او نخواهد گذاشت.

البته این موضوع نیز قابل یادآوری است که از دیدگاه عرفا، این ذکر زبانی است که با تکرار و مداومت، به ذکر قلبی تبدیل می‌شود. از این رو، پیران طریقت، همواره به مریدان خود اندرز می‌دهند که بر ذکر زبانی مداومت ورزید تا به ذکر قلبی راه

در مجموع، می‌توان گفت که شمس سخنانی چند در باب ذکر و مباحث پیرامون آن بیان کرده که بسیاری از آنها در مثنوی مولوی بازتاب داشته‌اند. به عنوان نمونه، شمس معتقد است که عارف از ذکر و یادکرد خداوند که محبوب و معشوق واقعی اوست، هرگز خسته نمی‌شود. مولوی نیز همین مفهوم را در مثنوی خود بیان داشته و معتقد است ذکر و یاد حق برای سالک واقعی به منزلهٔ آب و غذاست و عارف با شنیدن نام محبوب خستگی خویش را به فراموشی می‌سپارد.

همچنین، شمس سخنانی چند در باب آداب و شرایط ذکر بیان نموده که بسیاری از آنها در مثنوی متجلّی شده‌اند؛ مباحثی

۱. ابوحامد محمّد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۰۵.

همچون ذکر در شب هنگام، ذکر همراه با تضرّع و نیاز و سجدهٔ پیاپی در میان ذکر از جملهٔ این مباحث است. علاوه بر این، شمس و به تأسی از او مولوی، ذکر و یادکردِ حق تعالی را باعث پاکی وجود آدمی دانسته، معتقدند که ذکر خداوند آدمی را از وسوسه‌های شیطانی و خواطر زشت دور کرده، به سمت پاکی هدایت می‌نماید. نکتهٔ آخر اینکه شمس، ذکر قلبیِ همراه با توجّه را بسی والاتر از ذکر زبانی دانسته و معتقد است، ذاکر در هنگام ذکر باید هر چه را غیر از مذکور است، از خاطر پاک کند. مولوی نیز، همین مفهوم را با بیان حکایات و تمثیلهایی، در چند جای مثنوی خود بیان داشته است.

فصل دوم

دعا

از دیدگاه عرفا، دعا یکی از ارکان مهم سلوک الی‌الله است. مقام و مرتبهٔ دعا تا به حدّی است که دعا را عین عبادت؛ بلکه مغز عبادت دانسته‌اند: «دعا عین عبادت است. دعا خواندن است یا خواستن. اگر خواندن است، عین ثناء است، ور خواستن است، بنده را سزا است و هر دو عبادت است و نجات را وسیلت».[1] همچنین، در مورد اهمیّت دعا گفته‌اند: «بدان که دعا کردن به تضرّع و زاری از جملهٔ قربات است و رسول(ص) می‌گوید که: دعا مُخ (مغز) عبادت است».[2]

عزیزالدین نسفی دعا را در ردّ قَدَر، مؤثر دانسته و در مورد آن، چنین آورده است: «و اکنون، بدان که ردّ حکم و ردّ قضا ممکن نباشد؛ امّا ردّ قَدَر ممکن باشد و ردّ قَدَر از عالم، ناممکن، امّا ردّ قدر از خود، ممکن است. و از خود که ممکن است؛ ردّ

---

۱ . ابوالفضل رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار و عدةالابرار، ج۳، ص ٦٤٠.

۲ . ابوحامد محمّد غزالی، کیمیای سعادت، ج۲، ص٦١١. اشاره است به این حدیث شریف:« الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»(شیخ محمّد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج۷، ص۲۸).

کُلّ، ممکن نیست، امّا ردّ بعضی ممکن است؛ و ردّ آن بعضی که ممکن است، بعضی می‌گویند به عقل است و بعضی می‌گویند که به دعا و صدقه است». [۱]

عطار نیشابوری با توجّه به آیهٔ شریفهٔ: «وَ قالَ رَبُّکُمُ اُدعُونی اَستَجب لَکُم» [۲]، این‌گونه می‌سراید:

به «اُدعُونی» توسّل کردگانیم   به امر «اَستَجِب» اخبار خوانیم [۳]

همچنین، در جای دیگر، تأثیر دعا را در امور عالم بسیار بیشتر از قدرت پهلوانان و توانایی سلطانان دانسته است:

کس چه داند تا دعای پیرزن   چون بود وقت سحرگه تیر زن
آنچه زالی در سحرگاهی کند   می‌ندانم رستمی ماهی کند [٤]

خواجهٔ شیراز نیز دعای صبح‌گاهی را کلید گنج مقصود دانسته است:

دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است
بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی [٥]

شمس تبریزی هم سخنانی چند در باب دعا بیان داشته که در

---

۱ . عزیزالدین نسفی، الانسان الکامل، ص ۲۰۳.

۲ . قرآن مجید، سوره غافر (٤٠)، آیه ٦٠ .(و خدای شما فرمود که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را).

۳ . فریدالدین عطار نیشابوری، الهی نامه، ص ۳۹٤.

٤ . همو، مصیبت نامه، ص ۱۰٥.

٥ . شمس الدین محمّد حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص ٥۰۷.

ادامه به این سخنان و بررسی بازتاب آنها در مثنوی مولوی می‌پردازیم:

دعا و اجابت، هر دو از خداست

شمس، دعا را دولت و نعمتی الهی می‌داند که خداوند از روی لطف و کَرَم خود به انسانها عنایت کرده و بدین وسیله، این فرصت را در اختیار آنها قرار داده که با خداوند، به راز و نیاز بپردازند و علاوه بر شرف مصاحبت، حوائج خویش را نیز از او طلب کنند.

شمس، معتقد است که خواستن و دعا کردن آدمی، عنایت حق‌تعالی است که به همه کسی داده نمی‌شود؛ زیرا خداوند اجابت هر دعا را تضمین کرده است. بنابراین، آدمی باید همواره از حق‌تعالی بخواهد که فرصت دعا کردن را از او نگیرد: « طریق شما را آموختم. به خدا بنالید: ای خدا این دولت را به ما نمودی، ما را به این هیچ راهی نبود، کَرَم تو بنمود؛ باز کَرم کُن و از ما این دولت را باز مستان».[1]

مولوی هم در چندین جای مثنوی خود، به این موضوع اشاره کرده و دولتِ دعا را از الطاف الهی نسبت به بندگان دانسته است.

---

۱. مقالات شمس، ج۲، ص ۱۵۸.

او معتقد است که اگر در ابتدا، لطف و کَرَم حق‌تعالی شامل حال بنده‌ای نگردد، او روی به سوی دعا نمی‌آورد. بنابراین، دعا و خواستن انسان، ابتدا نتیجهٔ خواست خداوند است. اجابت دعا نیز محصول عنایت حق‌تعالی است. پس، دعا و اجابت هر دو از عنایت خداوند است:

هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کُن مصلحی تو ای تو سلطان سُخُن
کیمیا داری که تبدیلش کنی گر چه جوی خون بود،نیلش کنی[1]

و در جای دیگر، این مفهوم را بدین‌گونه بیان می‌دارد:

این دعا تو امر کردی ز ابتدا ور نه خاکی را چه زَهرهٔ این بُدی؟
چون دعامان امر کردی ای عُجاب این دعای خویش را کُن مستجاب[2]

بدین ترتیب، میلِ دعای نخستین از خدا و اجابت آخرین هم از خداست:

هم زِ اوّل تو دهی میل دعا تو دهی آخر دعاها را جزا[3]
این دعا هم بخشش و تعلیم توست ورنه در گُلخن، گلستان از چه رُست؟[4]

باید دانست که خداوندی که آدمی را به سوی دعا سوق

---

۱ . مثنوی، ج۱، ص ۲۸۵.
۲ . همان، ج۳، ص ٤۰٤.
۳ . همان، ج۲، ص ٤۸٦.
٤ . همان، ج۱، ص ۳۸۲.

می‌دهد، اجابت کنندهٔ دعای او نیز هست:

این دعا را یارب، آمین هم تو کن ای دعا، آنِ تـو، آمـین، آنِ تـو[۱]

و یا:

هم او که دلتنگت کند، سرسبز و گلرنگت کند
هم اوت آرد در دعا، هم او دهد مزدِ دعـا[۲]

پس، سالک باید همواره از خداوند درخواست کند که این لطف و کَرَم را از او باز نستاند:

ای خدا! ای فضل تو حاجت روا با تـو یـاد هـیچ‌کـس نبـود روا
این قَـدَر ارشـاد، تـو بخشـیده‌ای تا بدین بس عیب ما پوشـیده‌ای
قطره‌ای دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریاهای خـویش[۳]

چنانکه ملاحظه می‌شود، شمس به طور ضمنی و مولوی به صورت واضح به این موضوع اشاره دارند که دعای آدمی در اثر عنایت و لطف حق‌تعالی است و اگر اراده و لطف او نباشد، آدمی به سمت دعا و راز و نیاز با خداوند حرکت نمی‌کند.

کارهای سخت و غیرممکن با دعا ممکن می‌شود

از دیدگاه شمس، اموری در عالم وجود دارند که هرگز به

---

۱ . دیوان کبیر، ج۵، ب۲۳۵۸۴.
۲. همان، ج۱، ب۲۳۷.
۳ . مثنوی، ج۱، ص ۱۱۴.

وسیلهٔ علم و دانش بشری و صرف وقت و هزینه امکان پذیر نیستند؛ امّا همین امور در سایهٔ دعا و درخواست از حق‌تعالی در چشم بر هم زدنی، انجام می‌پذیرند. از این رو، شمس به سالکان راه حقیقت اندرز می‌دهد که به جای توسّل به اسباب و علوم ظاهری، به درگاه حضرت حق رفته و به آهستگی و متانت به دعا و راز و نیاز با خداوند بپردازند و مطمئن باشند که در سایهٔ همنفسی با حق، همهٔ کارهای غیرممکن، ممکن خواهد شد: «پس، ... آهسته، تا کسی نشنود. این علم به مدرسه حاصل نشود و به تحصیل شش هزار سال که شش بار عمر نوح بود، برنیاید. آن صد هزار تحصیل چندان نباشد که یکدم با خدا برآرد بنده‌ای به یک روز».[1]

مولوی نیز در جای جای مثنوی، به آثار شگفت انگیز دعا و ممکن شدن کارهای غیرممکن در سایهٔ آن، اشاره کرده است. از جمله در حکایت آن درویشی که در دریا به دزدی متهمش کردند؛[2] حکایت زاهدی که در بادیهٔ خشک و سوزان، آب وضو از دستانش می‌چکید و با دعا، باران برای حاجیان عطشناک فرو

---

۱ . مقالات شمس، ج۲، ص ۱۱۸.

۲ . مثنوی، ج۱، ص ٤٤٢.

بارانید؛[۱] قصهٔ موسی (ع) و دعای او برای رفع قحط از مزارع ؛[۲] قصهٔ دقوقی و نجات اهل کشتی بلا دیده به دعای او[۳] . همچنین است اشاراتی به دعاهای شعیب، ابراهیم خلیل (ع) و حضرت رسول (ص):

چون شعیبی کو، که تا او از دعا — بهر کشتن خاک سازد کوه را
از نیاز و اعتقاد آن خلیل — گشت ممکن امر صعب و مُستحیل
یا به دریوزهٔ مُقَوقِس از رسول — سنگلاخی مزرعی شد با اصول[٤]

بنابراین، شمس و مولوی در این مفهوم اتفاق نظر دارند که دعا، آسان کنندهٔ کارهای دشوار و ممکن کنندهٔ کارهای غیر ممکن است.

اظهار نیاز؛ شرط اجابت دعا

شمس معتقد است که دعا نباید حالت آمرانه و دستوری داشته باشد؛ زیرا چنین دعایی به مثابهٔ دستور دادن به خداوند و عین بی‌ادبی و جسارت است. بنابراین، آدمی در هنگام دعا باید همواره در حالت تضرّع و نیاز باشد تا به واسطهٔ این اظهار نیاز،

---

۱ . مثنوی، ج۱، ص ٤٦٠.
۲ . همان، ج۲، ص ٤۹۰.
۳ . همان، ج۲، ص ۱۱۰.
٤ . همان، ج۱، ص ۳۳۷.

دیگ رحمت حق به جوش آید و دعا مستجاب شود[1]: «می‌گوید: ای خدا چنین کن! و ای خدا، چنان مکن! چنان باشد که می‌گوید: ای پادشاه آن کوزه را برگیر اینجا بنِه! پادشاه را لالا مبارک خود کرده است؛ می‌فرمایدش این مکن و آن بکن!».[2]

براستی، وقتی درخواست آمرانه از پادشاهان ظاهری و رؤسای امورِ بی ارزش دنیوی، عملی بی ادبانه است، چگونه است که آدمی به خود اجازه می‌دهد که درخواست‌های خویش را با الفاظی دستوری به پادشاه هژده هزار عالم و خالق آسمانها و زمین بیان نماید؟! اینجاست که آدمی باید مواظب باشد که در دعا، از درِ عجز و نیاز وارد شود و بداند که «سرمایه، نیاز است»[3] و «دریای رحمت می‌باید که به جوش آید. سبب زاری توست، تا ابر غم تو بر نیاید؛ دریای رحم نمی‌جوشد».[4] پس، سالک باید بداند شرطِ استجابت دعا، اظهار نیاز و دعای همراه با زاری و انابه است.

---

۱ . «از شرایط دعا رقّت قلب، احساس ضعف و اشک ریختن در برابر خداست. مرحوم فیض کاشانی، گریه کردن را سیّدِ آداب دعا و از برترین ادب آن می‌داند(محسن فیض کاشانی، محجّة البیضاء، ص۳۰۲)»(مهدی ملک ثابت، بررسی و تحلیل مناجاتهای فارسی، ص۶۸).

۲ . مقالات شمس، ج۱، ص ۲۶۶.

۳ . همان، ج۱، ص ۸۳.

٤ .همان، ج۲، ص ۲۶.

مولوی نیز در چندین جای مثنوی خود، بـه بیـان ایـن مفهـوم پرداخته و شرط اجابت دعا را اظهار نیاز دانسته است:

دسـت اشکسـته بـرآور در دعـا　　سوی اشکسته پرد فضـل خـدا[۱]

و باز، در جای دیگر، دعای عاری از نیـاز را «دعـای خشـک» نامیده و از طالبان خواسته که آن را رها کرده و بـه سـمت دعـای همراه با نیاز حرکت کنند:

پس دعای خشک، هِل ای نیکبخت　　که فشاند دانه می‌خواهد درخـت

گـر نـداری دانـه، ایـزد زان دعـا　　بخشدت نخلی که نِعمَ مَا سَعی[۲]

زاری و گریه قوی سرمایه‌ای است　　رحمت کلّی قوی‌تر دایه‌ای است...

گفت اُدعُوا الله، بـی زاری مبـاش　　تا بجوشـد شـیرهای مهرهـاش[۳]

مولوی در جای دیگر، این مفهوم را چنین بیان می‌دارد:

چون خدا خواهد که مان یاری کنـد　　میـل مـا را جانـب زاری کنـد

آخر هر گریه آخر خنـده‌ای اسـت　　مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است

هـر کجـا آبِ روان، سـبزه بـود　　هر کجا اشکی دوان، رحمت شود[۴]

چنان که ملاحظه می‌شود، شمس و به تبع او مولوی، بـر ایـن باورند که کلید استجابت دعا، اظهار نیاز و دعای همراه با گریـه و

---

۱ . مثنوی، ج۳، ص ۳۳.

۲ . همان، ج۲، ص ۷۵.

۳ . همان، ج۱، ص ۳۵۳.

۴ . همان، ج۱، ص ۵۱.

اشک و آه است.

کمال محبّت خداوند به بنده؛ دلیل اجابت نشدن دعا

اگرچه دعا وقتی همراه با خلوص نیّت و اظهار نیاز و بموقع و بجا عرضه شود، بدون استجابت نخواهد ماند؛ امّا گاه کمال محبّت خداوند به بندهٔ مؤمن باعث می‌شود که خداوند دعای او را اجابت نکند! این بدان دلیل است که خداوند راز و نیاز عاشقانهٔ بندهٔ مؤمن خود را دوست دارد و ممکن است بعد از اجابت خواستهٔ او، آن بنده دیگر با آن خلوص و عشق به راز و نیاز با حضرت حق نپردازد: «ملائکه به حضرت مناجات کنند که بندهٔ مؤمن، فلانی، چندین لابه می‌کند و در می‌خواهد و می‌زارد، تو دعای بیگانگان را قبول می‌کنی، اگر حاجت او را برآوری چه شود؟ می‌فرماید: ذَرُونی وَ عَبْدی فَلَستُم بِاَرحَمَ بِهِ مِنّی، إنّی اُحِبُّهُ وَ اُحُبُّ صَوتَهُ.[1] سبب تأخیر اجابت بعضی، کمال محبّت باشد».[2]

سخن شمس، نزدیک است به این روایت نورانی: «عن ابی عبدالله (ع) قال إنَّ العبدَ لَیدعُوا فَیقولُ الله تعالی لِلمَلَکین قَد

---

۱ . مرا و بنده مرا به حال خود وابگذارید. زیرا شما به اندازهٔ من نسبت به او مهربانی و محبّت ندارید. من او را دوست دارم و صدای او را دوست دارم.

۲ . مقالات شمس، ج۱، ص ۲۰۷.

اَستَجبتُ لَهُ وَ لکن احبُسوهُ بحاجَتهِ فَانّی اُحِبُّ صوتَهُ و اِن العبدَ لِیدعُو فیقولُ اللهُ تبارکَ و تعالی عَجِّلوا لَهُ حاجَتَهُ فانِّی أبغُضُ صوتَهٌ».[1] یعنی: امام جعفر صادق (ع) فرمود: بنده‌ای هست که وقتی از خدای متعال چیزی درخواست کند، خداوند به دو فرشته مأمور بر او می‌فرماید: خواسته اش را برآورده کردم، امّا فعلاً در بند نیاز نگاهش دارید تا بیشتر دعا کند؛ چون صدای او را دوست دارم. بندهٔ دیگری هست که وقتی خدای تبارک و تعالی را برای چیزی می‌خواند، خداوند می‌فرماید: سریعاً حاجتش را برآورید؛ زیرا دوست ندارم صدایش را بشنوم.

مولوی نیز همچون شمس، بر این باور است که گاه، به تأخیر افتادن اجابت دعا به سبب آن است که خداوند دوست دارد حالت لطیف و خوشِ دعا کننده، همواره ادامه داشته باشد. پس، این تأخیرِ اجابت دعا از کمال محبّت خداوند نسبت به آن بندهٔ مؤمن است:

ای بسا مخلص که نالد در دعا — تا رود دود خلوصش بر سما
تا رود بالای این سقفِ برین — بوی مِجمَر از اَنینُ المُذنِبین
پس ملائک با خدا نالند زار — کای مجیب هر دعا، و اِی مستجار
بنده مؤمن تضرّع می‌کند — او نمی‌داند بجز تو مستمند

---

۱ . بدیع الزمان فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص ۵۹۳ . همچنین: محمّد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، اصول کافی، ج۲، ص۴۹۰.

تو عطا بیگانگان را می‌دهی — از تو دارد آرزو هر مشتهی
حق بفرماید که نز خواریّ اوست — عین تأخیر عطا، یاریّ اوست
حاجت آوردش ز غفلت، سوی من — آن کشیدش مو کشان در کوی من
گر برآرم حاجتش او وا رود — هم در آن بازیچه، مستغرق شود
گرچه می‌نالد به جان یا مُستجار — دل شکسته، سینه خسته، گو: بزار
خوش همی آید مرا آواز او — آن خدایا گفتن و آن راز او[1]

مولوی در ادامه، با ذکر مثالهایی این موضوع را با وضوح بیشتری بیان می‌دارد. به عنوان نمونه، اگر شاهدی زیبارو و پیرزنی زشت رو، نزد نانوای شاهدبازی بروند و از او نان بخواهند، آن فرد شاهد باز خیلی زود نانی فطیر به پیرزن داده و او را راهی می‌کند. آنگاه رو به شاهد زیبا رو کرده و می‌گوید اندکی صبر کن تا نانی تازه و برشته و گرم برایت مهیا کنم و سعی می‌کند با سخنان و بهانه‌هایی این‌گونه، او را زمان بیشتری کنار خود نگه دارد.

حکمت عدم اجابت دعای مؤمنان هم، همین‌گونه است. خداوند از روی علاقه و محبّتی که به مؤمنان دارد، دعای ایشان را دیرتر برآورده می‌سازد تا مدّت بیشتری به راز و نیاز عاشقانه با خداوند، بپردازند. البتّه در نهایت، سود این راز و نیازها هم به

---

۱. مثنوی، ج۳، ص ٥١٦.

خود مؤمن بر می‌گردد؛ زیرا همهٔ این مکالمات خالصانه در نامهٔ اعمال او به عنوان عبادت ثبت خواهد شد و خداوند با این تأخیر اجابت، قصد دارد که نعمتی چند برابر به مؤمنان عطا کند، وگرنه حضرت او بی‌نیاز از هر چیزی و کسی است.

در نهایت، می‌توان گفت شمس تبریزی سخنانی چند در باب دعا و مباحث پیرامون آن بیان نموده که مفهوم بسیاری از آنها در مثنوی مولوی متجلّی شده است. به عنوان نمونه، شمس دعا کردن را یکی از الطاف الهی دانسته که خداوند به بندگان خاصّ خود عطا می‌کند؛ چرا که حق تعالی اجابت دعاها را ضمانت کرده است. بنابراین، دعا و اجابت هر دو از طرف خداوند رحمان است. مولوی نیز، همین مفهوم را به زبان خود، در مثنوی معنوی بیان داشته و دعا و اجابت را از حق‌تعالی دانسته است.

علاوه بر این، شمس معتقد است که به وسیلهٔ دعا کارهای دشوار و غیرممکن، امکان پذیر می‌شوند. مولوی نیز در چندین جای مثنوی خود، به این مفهوم پرداخته و با بیان مثالهای گوناگون، به تشریح این موضوع اقدام کرده است. همچنین، شمس اظهار نیاز در پیشگاه حق‌تعالی را شرط اجابت دعا دانسته و دعای عاری از نیاز و عجز و لابه را نوعی بی‌ادبی در پیشگاه خداوند قلمداد کرده است. مولوی نیز به تبع شمس، در جای

جای مثنوی به دعای همراه با تضرّع و نیاز تأکید کرده است. نکتهٔ آخر اینکه شمس معتقد است که گاه، کمال محبّت خداوند به بنده باعث تأخیر اجابت دعا می‌شود؛ چرا که خداوند مکالمه و راز و نیاز عاشقانهٔ بنده مؤمن خود را دوست دارد. مولوی نیز همین مفهوم را در مثنوی خود منعکس کرده و با ذکر مثالهایی به تشریح آن پرداخته است.

شرح لغات و اصطلاحات

استدامت(۲۱): مداومت، دائمی. آنچه به صورت همیشگی است.

ادعوا الله(۳۱): بخوانید خدا را. مأخوذ از قرآن کریم، سورهٔ اسراء، آیه ۱۱۰: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى»(بگو: «اللّه» را بخوانید یا«رحمان» را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است؛ و) برای او بهترین نامهاست!).

اندُهان(۳۵): اندوه ها.

اَنینُ المُذنِبین(۵۵): آه و ناله گناهکاران.

بَر(۲۲): میوه.

تغافل(۲٤): غفلت ورزیدن.

تَلابَد(۳۹): تراود، تراوش کند.

جَهر(۳۰): آشکار، ظاهر.

حِسبَت(۲۲): مزد و ثواب و اجر. **ذکر حسبت**: ذکری است که برای مزد و ثواب باشد. عرفا معتقدند که ذکر و عبادتی ارزشمند است که به طمع بهشت و یا ترس از دوزخ نباشد؛ بلکه تنها برای رضایت

حضرت دوست باشد؛ چرا که از دوست، غیرِ دوست را خواستن، بی‌ادبی و به نوعی شرک خفی است. از این رو، حضرت مولانا می‌فرماید:

ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است
بردار ز رخ پرده که مشتاق لقاییم

و شیخ بهایی می‌گوید:

ما ز دوست غیر از دوست، مقصدی نمی‌خواهیم
حور و جنّت ای زاهد، بر تو باد ارزانی!

حُرقت(۲۳): سوزش، گرمی.

خائف(۲۲): ترسان.

خوان(۲۵): سفره.

خُنُک(۳۱): خوشا.

خُضَر(۳۱): جمع خُضرَه، سبزی‌ها، گیاه‌ها.

درخورد(۳۰): شایسته، سزاوار.

دریوزه(۵۱): گدایی، طلب کردن.

دولابه(۳۱): ظرفی که با آن از چاه آب می‌کشند.

رسن(۳۷): طناب، ریسمان.

رقّت(۲۳): نرمی و ملایمی. الفت و محبّت.

راجی (۲۳): امیدوار، کسی که به امیدی کاری می‌کند.

زال(٤٦): پیرزن.

سندان(٢٣): قطعه‌ای آهن قطور که معمولاً بر کُندۀ چوبی استوار است و آهنگران و مسگران بر آن، آهن یا غیره می‌کوبند. اشاره به هر چیز یا هر کس قوی و مقاوم.

سپندان(٢٦): خردل صحرایی، از تخم آن به عنوان اسفند استفاده می شود. همچنین، به معنای مجمر و آتش دان نیز به کار می‌رود.

سَنی(٣٩): روشن، تابان، بلند و رفیع، عالی مقام و برجسته.

سِبطی(٣٠): منسوب به سِبط، قوم یهود، پیروان حضرت موسی(ع).

صرفه(٢٩): کم کردن.

ضیا(٣٥): نور، روشنایی.

طَلِبَت(٢٣): خواسته، مطلوب.

قَطیعت(٢٢): جدایی.

فریشته(٣٤): فرشته.

عام(٣٨): همگان.

عور(٣٥): لخت، برهنه.

عُجاب(٤٨): شگفت آور.

لالامبارک(٥٢): غلام، خدمتکار.

مَبرَز(٣٩): آبریز، مستراح.

مُستحیل(٥١): محال و ناممکن.

مُقَوقِس(٥١): فرماندار اسکندریه بود که پیامبر نامه‌ای به او نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. وی اگر چه اسلام نیاورد، اما هدایایی برای پیامبر فرستاد. در مورد شخصیت تاریخی او و رابطه‌اش با پیامبر اسلام، ابهاماتی وجود دارد.(ر.ک: بدیع الزمان فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص١٩٣-١٩٤. و سیدجعفر شهیدی، شرح مثنوی، ج٤، ص٣٢٦).

مِجمَر(٥٥): آتشدان، منقل، عودسوز.

مُجَلّی(٢٩): جلا داده شده، صیقل داده شده.

مَکتوم(٢٦): پوشیده، پنهان.

مُندَرِج(٢٩): درج شده، گنجانیده.

مُشتهی(٥٦): خواهش کننده و آرزومند.

مُستَجار(٥٦): آنکه طلب امن از او کنند، پناه.

نشأت ثانیه(٢٩): آفرینش دومین، زندگی دیگر.

نِعمَ ما سَعَی(٥٣): کوشش و سعی خوب، بهترین سعی و کوشش.

وَدیعت(٢٢): سپرده، امانت.

وَخم(٢٩): ناسازگار.

هژده هزار عالم(٥٢): از دیدگاه اهل تحقیق، تعداد شمارگان عوالم خداوند، محصور به یکی و دو عالم نیست؛ بلکه عوالم بسیار زیادی وجود دارد که انسانها از آنها بی اطلاع هستند و تنها خداوند و اولیای او از آنها آگاهی دارند. عرفا در این باب سخنان بسیاری گفته‌اند و در

آثار و اشعار خود به هژده هزار عالم اشاره کرده‌اند. برخی هژده هزار را نشان کثرت عوالم مخلوق حق دانسته‌اند. در احادیث حضرات معصومین نیز به تعدّد و تکثّر عالمها اشاره شده است؛ چنانکه پیامبر(ص)می‌فرماید: «حق‌تعالی هجده هزار عالم آفریده است»(قاضی قضاعی، شهاب الاخبار، ص٩٤). و امام صادق(ع) فرمودند: «خداوند را دوازده هزار عالم است، هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است، هیچ کدام از این عوالم، برای خدا عالمی غیر خود نمی‌دانند و من بر همهٔ آنها حجّت هستم»(محمّد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج٥، ص٣٤).

هِل(٥٣): بگذار، رها کن.

هواجِس(٣٥): جمع هاجس، آرزوهای نفسانی که در دل بگذرد.

یادکرد: ذکر.

منابع و مآخذ

- ***قرآن مجید***، ترجمهٔ محمّدمهدی فولادوند، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷.

- ***نهج البلاغه***، ترجمهٔ سیّدجعفر شهیدی، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.

- التّمیمی، عبدالواحد محمّد، ***غررالحکم و دُرر الکلم***، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.

- المتّقی الهندی، علاءالدّین علی بن حسام، ***کنزالعمال***، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.

- انصاری هروی، خواجه عبدالله، ***صد میدان***، به تصحیح قاسم انصاری، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۸.

- بقلی شیرازی، روزبهان، ***شرح شطحیّات***، به تصحیح هانری کربن، تهران، انستیتوی ایران و فرانسه، ۱۳۴۴.

- تبریزی، شمس‌الدین محمّد، ***مقالات شمس تبریزی***، به تصحیح و تعلیق محمّدعلی موحّد، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۵.

– حافظ شیرازی، شمس‌الدّین محمّد ، ***دیوان‌حافظ***، به سعی سایه(امیر هوشنگ ابتهاج)، چاپ چهارم، تهران، نشر کارنامه، ١٣٧٥.
– حلّی، احمد بن محمّد ابن فهد، ***عدة الداعی***، ترجمه حسین فشاهی، اراک، کتابخانه شمس، ١٣٣٨.
– خوارزمی، کمال‌الدین حسین بن حسن، ***جواهر الاسرار و زواهر الانوار***، مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد جواد شریعت، تهران، انتشارات اساطیر، ١٣٨٤.
– سبزواری، حاج ملاهادی، ***شرح مثنوی***، به کوشش مصطفی بروجردی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ١٣٧٤.
– سجّادی، سیّدجعفر، ***فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی***، چاپ هشتم، تهران، انتشارات طهوری، ١٣٨٦.
– سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، ***حدیقةالحقیقه و شریعةالطریقة***، به تصحیح و تحشیه سیدمحمّدتقی مدرّس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٦٨.
– شهیدی، سیّدجعفر، ***شرح مثنوی***، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٨٢.
– طبرسی، رضی‌الدین حسن بن فضل، ***مکارم الاخلاق***، قم، انتشارات شریف رضی، ١٤١٢ق.
– عاملی، شیخ حر، ***وسایل الشیعه***، قم، مؤسسه آل بیت(ع)، ١٤٠٩ق.

– عطار نیشابوری، فریدالدین، ***الهی‌نامه***، به تصحیح هلموت ریتر، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ١٣٦٨.

– ــــــــــــــــــــــ ، ***پندنامه***، به تصحیح و تحشیه سیل وستر دوساسی، ترجمه ع.روح بخشان، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر، ١٣٨٠.

– ــــــــــــــــــــــ ، ***مصیبت‌نامه***، به تصحیح نورانی وصال، تهران، انتشارات زوّار، ١٣٣٨.

– غزالی، ابوحامد محمّد، ***کیمیای سعادت***، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٦٨.

– فروزانفر، بدیع الزمان، ***احادیث و قصص مثنوی***، ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داوودی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ١٣٨٧.

– قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، ***رسالۀ قشیریه***، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٦٧.

–قاضی قضاعی، ***شهاب الاخبار*** با ترجمه، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ١٣٦١.

– کاشفی، ملاحسین، ***لب لباب مثنوی***، به اهتمام و تصحیح سیّد نصرالله تقوی، چاپ سوم، تهران، انتشارات اساطیر، ١٣٨٦.

– کلینی، محمّد بن یعقوب بن اسحاق، ***اصول کافی***، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب اسلامیه، ١٣٦٥.

- مجلسی، محمّد باقر، ***بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار***، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱٤۰۳ه.ق.
- ــــــــــــــــــ ، ***عین الحیوة***، به تصحیح اسدالله سهیلی اصفهانی، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۳۱.
- محدث نوری، حسین بن محمّد، ***مستدرک الوسایل و مستنبط المسایل***، قم، مؤسسه آل بیت(ع)، ۱٤۰۸ق.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل، ***شرح التعرف لمذهب التصوّف***، با مقدّمه و تصحیح محمّد روشن، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳٦٥.
- ملک ثابت، مهدی، ***بررسی و تحلیل مناجاتهای منظوم فارسی***، یزد، انتشارات بنیاد فرهنگی، پژوهشی ریحانة الرسول، ۱۳۸۱.
- مولوی، جلال‌الدین محمّد بلخی، ***دیوان کبیر***، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳٥٥.
- ــــــــــــــــــ ، ***مثنوی***، به تصحیح رینولد. ا . نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳٦۳.
- میبدی، رشیدالدّین ابوالفضل، ***کشف الاسرار و عدة الابرار***، به کوشش علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳٥۷.
- نسفی، عزیزالدین، ***انسان الکامل***، به تصحیح ماریژان موله، تهران، انستیتوی ایران و فرانسه، ۱۳٤۱.
- همدانی، عین القضات، ***تمهیدات***، به کوشش عفیف عسیران، چاپ سوم، تهران، انتشارات منوچهری، ۱۳۷۰.